

گرفته تیر باران می‌کنند. برادر مجدالدوله، معروف به باشی که رفته بود رو به کربلا در نزدیکی های عراق او را لخت کرده بودند لرها و می‌خواستند او را بکشند.

باری نایب حسین کاشی هم گویا با ژاندارمری‌ها میانه‌شان بهم خورده جنگی مابینشان شده است.

سوار شده با حسن خان رستم منزل اعتصام السلطنه که حالا معیر الممالک شده است. دوست محمدخان برادرش، حشمت‌الممالک، جهانگیر میرزا، میرزا حبیب‌الله، لسان‌الحکماء، اعظام السلطنه (و) جمعی دیگر بودند عصرها منزل اعتصام السلطنه معرکه می‌شود. جمعی جمع می‌شوند مشغول بازی می‌شوند. بعضی شبها از قراری که می‌گویند دو هزار تومان برد و باخت می‌شود. هنگامه غریبی است. چادری زده‌اند، چراغی گذارده‌اند. در واقع «مونتکارلوی» ایران درست کرده است.

سه‌شنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۳۱

سوار شده رستم شمیران منزل سپهدار. بین راه انتظام الدوله را دیده با او رستم هوای بدی نبود، اگر دل خوشی باشد.

چهارشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۳۱

سپهدار امروز می‌رود از زرگنده به چال هرز. دو شب هم آنجا خواهد بود بعد می‌رود به شهر خود. سپهدار اسب سوار شده رفت به چال هرز من و اجلال‌الملک هم درشگه سوار شده رفتیم چال هرز. نصیر حضور، مؤدب السلطنه هم آمدند. باری منتصر الدوله، ناصر (و) ربیع زاده آمدند، مدتی صحبت کرده، تخته بازی کرده عصری هم علاء‌الملک آمد (و) انتظام الدوله آمد.

سردار اسعد هم دو روز است حالش بد شده است. دو سه بار گفتند مرده باز گفتند

نمرده در هر صورت گویا انشاءالله به درک واصل خواهد شد. سوار شده آمدیم به شهر درین راه اجلال الدوله (را) هم ملاقات کرده، چند روز است از فرنگ آمده است.

پنجشنبه غره شهر ذیقعه ۱۳۳۱

صبح بعد از شکر حضرت خداوند یگانه رفتم بیرون. بعد آمدم اندرون. رفته حمام، بیرون آمده. قدری روزنامه نوشته بعد صرف نهار کرده، قدری استراحت کردم.

جمعه ۲ شهر ذیقعه ۱۳۳۱

به جائی نرفته تمام را در منزل بودیم. عیالات و الاحضرت که چند ماه قبل رفتم بودند خراسان، امشب وارد طهران شدند.

شنبه ۳ شهر ذیقعه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، نبوده از آنجا رفته منزل صمصام السلطنه، صدرالسلطنه، امین الدوله، مشکوةالدوله، شریف الدوله رئیس روزنامه تنبیه، رئیس روزنامه آفتاب آنجا بودند. از آنجا آمدم منزل سپهدار. ساعد الدوله، انتظام الدوله، متصر الدوله، بنان الدوله، ناصرالاسلام، عماد حضور، حکیم الملک، آنجا بودند.

یکشنبه ۴ شهر ذیقعه ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است: صمصام السلطنه (را) حاکم اصفهان کردند، برای این که اینجا نباشد. سردار اسعد را حکمای فرنگی جوابش دادند. حالش مغشوش است، حال جنونی هم پیدا کرده است. یعنی جان بختیاری می کند.

سالارالدوله هم رفت به طرف روسیه از راه همدان و قزوین. سالی هم هشت هزار تومان حقوق به او می دهند.

دوشنبه ۵ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک. حکیم الملک، شمس الشعراء اسعد الملک، سیام نظام بودند. حضرات رفته من را مستوفی الممالک نگاه داشته، صرف نهار را آنجا کرده، مدتی بعد از نهار صحبت کرده تا عصری. بعد آمدم منزل بعد گفتند والا حضرت هم امروز را موقتی به شهر آمده، رفتم امیریه. حیاط حسینیه بودند. در این ایام که موقع تولد والا حضرت است روضه می خوانند.

رفتم آنجا شرفیاب شده، بعد هم معین السلطان آمده مدتی صحبت فرمودند. مرخصی حاصل کرده آمدم منزل آقای شعاع السلطنه دیدن اجلال الدوله، مغرور خان خواجه هم بود. از آنجا با معین السلطان آمدم خیابان علاء الدوله، تماشای «سینماتوگراف» پرده های خوب نشان داد. صمصام السلطنه (و) صدر السلطنه هم بودند. حسام السلطنه هم بود.

سه شنبه ۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

اخبارات تازه: گویا آذربایجان مغشوش است. گفتگوی انتخابات که شد، آنجا هم روس از برای اینکه بفهمد که کی مشروطه طلب است. با تحریک انگلیس ها بعضی گفتگوها برای مشروطه (و) انتخابات شده. داداش بیک را به دار زده اند. جمعی گفتند رفته اند به قنسل خانه انگلیس، بعضی ها می گویند قنسل انگلیس گفته است هر کس مشروطه میخواهد بیاید به قنسل خانه. بعضی ها رفته اند آنجا گفتگوی مشروطه می کنند. از این نوع صحبت زیاد است. عصری رفتم منزل سردار کل و سلطانعلی خان وزیر افخم، صاحب اختیار قدیم.

چهارشنبه ۷ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

صبح بعد از شکر حضرت سبجان حالم در نهایت کسالت بود. خیالات آنچنانی

سخت من را گرفته. قصد هلاکت خود را داشتم، اسبابش فراهم نشد.

امروز بر حسب دعوت سفارت انگلیس اسب دوانی فرنگی‌ها یعنی بین ملل است. سه ساعت بعد از ظهر سوار شده رفتم. سرکار معز الملوک را هم والا حضرت دعوت فرموده بودند که بروند تماشای اسب دوانی، شب را هم بروند کامرانیه. باری رفتم قلهک. امسال جای چادرها را تغییر داده‌اند، تجیر کشیده‌اند. منظم تر است.

والا حضرت اقدس، ظل السلطنه، سلطان محمود میرزا، اقتدار السلطنه، صمصام السلطنه، سردار ظفر، سردار محتشم، سردار بهادر، سالار بهادر، سالار اشرف از بختیاری‌ها بودند. علاء الملک، مستشار الدوله، ناصر السلطنه، لقمان الممالک، معیر الممالک، آصف السلطنه، سعد الملک، سهم الملک، صدر السلطنه، اجزای وزارت خارجه، شریف الدوله و... جمعی بودند. سفرای خارجه تماماً بازن بودند.

غروب با اعلم السلطنه سوار شده آمدم شهر. درشکه خودم را سوار شده آمدم منزل سردار ظفر (که) در خانه سردار محتشم است. بعد معلوم شد رفته خانه سردار اسعد. منزلش را تغییر داده.

سردار اسعد هم امروز از شمیران آمده است به شهر. حالش هم بهتر است. بیرونش را اندرون کرده اندرونش را برای سردار ظفر درست کرده‌اند.

امشب مهمان سردار ظفر هستم به تآتر (در) خیابان لاله‌زار مطبوعه فاروس. هفته‌ای یک شب تآتر در می‌آورند. بعضی از اجزای وزارت خارجه، میرزا باقر خان، حاجی میرزا زکی خان. جمعیت زیادی بود از قبیل پدر مرده‌ها و فلکی‌ها. به قدر پانصد نفر جمعیت بود. بازی خوبی در آوردند. بی‌تماشا و خالی از مزه نبود تا ساعت چهار طول کشید.

آمده بودند شهر. عصری برخاسته، رستم منزل معیرالممالک، جمعی از قمار بازها آنجا جمع بودند. قدری تماشای بازی حضرات را کرده سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۹ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

رستم منزل عین الدوله. نظم السلطنه (و) اجزای خودش بودند. بعد از نهار نماز خوانده، لباس پوشیده، عصری بر حسب دعوت اسب دوانی بین ملل سوار شده رستم رو به قلعهک جمعیت زیادی بودند. والا حضرت، بختیاری‌های دیروزی که نوشته بودم. علاء السلطنه، قوام السلطنه (و) فرنگی‌ها تماماً بودند. چندین بار اسب دواندند تا غروب. بعد به صاحبان اسب «پری» دادند. با اقتدار السلطنه سوار شده آمدم شهر.

شنبه ۱۰ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

رستم منزل جلال الدوله. سراج الملک (و) انتظام السلطنه که با مستوفی الممالک از فرنگستان آمده (بودند).

بعد آمدم منزل. اعلیحضرت همایونی هم امروز از بیلاق ورود به شهر کردند. در واقع ورود رسمی کرده بودند. رسمی این عهد و زمانه!
باری قدر روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت کردم.

یکشنبه ۱۱ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

سوار شده رستم در خانه که از موثق الدوله دیدن نمایم. از در شمس العماره رفت و آمد می‌شود. عین الدوله را دم در دیدم که می‌خواست سوار بشود. قوام الدوله هم با او بود. با او قدری صحبت کرده معلوم شد موثق الدوله هم در خانه خودش است.
بعد از آنجا رستم منزل حشمت الدوله. سردار ارشد بختیاری و حاجی باقر ترک بودند.

دوشنبه ۱۲ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

بر حسب دعوت بانوی عظمی که امروز از والا حضرت اقدس و خانم‌های متعلقان والا حضرت دعوت کرده، از دخترها فقط معززالملوک را دعوت کرده، تشریف بردند کامرانیه که از آنجا بروند سعدآباد مهمانی.

سوار شده رفتم منزل سپهدار، نبود. از آنجا رفتم منزل سردار ظفر او (هم) نبود، سردار بهادر بود. قدری با او صحبت کرده عمارتش را تماشا کرده، مثل قصر شداد بنائی است. انشاءالله امیدوارم که همان آرزو را خواهد برد توی بختیاری‌ها. خویشان سردار ظفر است که می‌شود همه جور با او راه رفت.

سه شنبه ۱۳ ذیقعدہ ۱۳۳۱

سرکار معززالملوک بعد از ظهر از کامرانیه آمدند، صرف نهار کرده تا عصری اندرون بودم. بعد رفتم بیرون.

چهارشنبه ۱۴ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

عصری برخاسته سوار شده رفتم امیریه حضور والا حضرت. امروز والا حضرت از شمیران موقتی آمده بودند به شهر. به سفارت اطریش دعوت داشتند، دختر وزیر مختار اطریش را عروسی کردند برای وزیر مختار ایتالیا. یک چوبدست هم سردار ظفر برای حضرت اقدس به توسط من تقدیم فرستاده بود تقدیم کردم.

نیم ساعت از شب مرخصی حاصل کرده که بروم تماشای «سینمو فتوگرافت» آقای سلطان محمود میرزا و اقتدار السلطنه (را) هم اجازه‌شان را گرفته، آنها هم آمدند رفتیم تماشا، تا دو ساعت و نیم طول کشید. پرده‌های خوب نشان دادند.

پنجشنبه ۱۵ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

رفتم باز دیدم معدل السلطنه، از آنجا رفتم منزل سپهدار مختار السلطنه می‌گفت حبیب‌الله، پدرش چند روز است فوت شده است.

اخبارات تازه، این است که: (در) اصفهان تمام اهالی جمع شده‌اند در مسجدها (و) می‌گویند که ما حاکم بختیاری نمی‌خواهیم. صمصام السلطنه که حاکم شده است او را هم (به) حکومت قبول نداریم.

باری روزنامه برق که باز تازه رواج گرفته است از ناصرالملک و وزراء بد نوشته است. یک ساعت از شب گذشته سوار شده رفتم منزل سردار اسعد، پیش سردار ظفر، نبودند منزل سردار محتشم بودند. وزیر مختار انگلیس هم آنجا بود. کار اصفهان هنوز اصلاح نشده است. مردم در مسجدها جمع هستند. حکومت بختیاری را نمی‌خواهند. امشب که وزیر مختار انگلیس آمد پیش خوانین بختیاری‌ها برای گفتگوی همین کار است.

جمعه ۱۶ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل فرمانفرما، دیدن عباس میرزا پسر فرمانفرما. مدتی صحبت کرده، حکومت همدان را هم دادند به عباس میرزا از آنجا آمدم منزل سردار ظفر. خودش بود (و) سردار بهادر (و) هژبر السلطان و ... سردار ظفر رفت منزل ناصرالملک؛ هر کاری کرد نتوانست که حکومت اصفهان را برای خودش درست کند...

حکومت کرمان را هم دادند به سردار محتشم. امیر مفخم معزول شده، اهل اصفهان هنوز در تلگرافخانه متحصن هستند برای اینکه از بختیاری‌ها حاکم آنجا نشوند ولی حکومت صمصام السلطنه به اصفهان محقق است.

شنبه ۱۷ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

رفتم باغ حاجی میرزا زکی خان، منزل افتخار السلطنه. نظام السلطان و حاجی میرزا زکی خان بودند. تا نیم ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

یکشنبه ۱۸ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

رفتم منزل سردار ظفر. سردار بهادر (و) سالار بهادر (و) سردار ارشد بودند. سردار اسعد باز حالش مغشوش است.

دوشنبه ۱۹ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

سوار شده رفتم رو به کامرانیه. شمیرانات هم خیلی با صفا شده است، سبزه‌ها سبز شده است. کوه روزها انقلاب دارد می‌گیرد. هوای خوب دارد. (البته) برای کسی که دلخوشی داشته باشد. یعنی والا حضرت اقدس پدر زنش نباشد، مادر زنش هم سرکار خاصه خانم نباشد (و) غیره از اینها باشند. از شهر سوار بشود بیاید پیش پدر زنش. متمول باشد. مادر زنش هم دنبال هوی و هوس بیهوده خود در اروپا یا خاک آفریق نباشد. آنوقت بیاید برای ملاقات پدرزن و یا مادرزنش. چند شبی شمیرانات باشد، بسیار خوب است. و اگر هم بدبختانه داماد این والا حضرت باشد اقلأً مادر زنش سرکار خاصه خانم نباشد. کسی باشد که عزت و آبرویی داشته باشد.

آقای سلطان محمود میرزا از ما پذیرائی کرده، گردش کنان رفتیم منزل ظل السلطنه. مغرب حضور والا حضرت رسیده مدتی در حضورشان مانده، شب را هم (به) حکم اجبار که رفتم شهر دیر شده بود، اگر (چه) صاحبخانه چندان راضی نبود ولی من ماندم.

آقای سلطان محمود میرزا که الحق خوب شاهزاده‌ای است (و) میل معاشرت با مردم دارد، برعکس فامیل محترم‌ش، پیش ما بودند.

سه شنبه ۲۰ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

رفتم اطاق سلطان محمود میرزا، با هم صرف چائی و نان و پنیر کرده، بعد والا حضرت آمدند بیرون، قدری گردش کردند. ظهر گذشته بود تشریف بردند. صرف نهار کرده، یک ساعت به غروب مانده، والا حضرت تشریف آوردند، رفتیم گردش کرده. مغرب مرخصی حاصل کرده سوار شده آمدیم رو به شهر.

چهارشنبه ۲۱ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، عصری رفتیم بیرون حالم بی نهایت کسل بود. بعد آمدم اندرون کاغذ نوشته برای اعزاز السلطنه. بعد مدتی با آقا کوچولو بازی کرده، ماشاءالله هزار ماشاءالله خداوند به حق عظمت خودش و حقانیت خودش و خمسه طیبه که در پناه خودش این بچه را حفظ فرماید (و) از چشم بد و از جمیع بلاهای ارضی و سماوی (حفظ فرماید)، ماشاءالله اسباب مشغولیات من و سرکار معززالملوک شب و روز این بچه ماه است. شیطانی می کند. اگر چه کسالت های روحانی مانع است از لذایدها.

خیالات بی نهایت اذیت می کند ولی اگر عشق و محبت آقا کوچولو جوتی نباشد، من که یکبارگی خواهم مرد. انشاءالله تعالی خداوند قادر متعال در پناه خودش محفوظش خواهند داشت.

پنجشنبه ۲۲ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

صرف نهار کرده، استراحت کرده، کتاب می خواندم. حالم کسل بود، هوا از صبح بلکه از دیشب منقلب بود.

جمعه ۲۳ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

امروز عصر را با مجدالدوله و معین السلطان بایست برویم کامرانیه، حضور والا حضرت. شب را آنجا توقف کرده، صبح از آنجا برویم شکار. اعلیحضرت همایونی هم امروز تشریف فرمای صاحبقرانیه شده بودند. رسیدم کامرانیه حضور والا حضرت. قدری صحبت شکار (شد) و ترتیبات فردا را داده، امروز هم والا حضرت رفته بودند صاحبقرانیه اعلیحضرت را ملاقات کرده بودند. شام مفصلی حاضر کرده بودند با والا حضرت صرف شد.

شنبه ۲۴ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۱

ساعت نه بیدار شدیم، سه ساعت بیشتر نخوابیدیم. مجدالدوله (و معین السلطان بیدار شدند. صحبت زیادی توی رختخواب کردیم. وضو ساخته، نماز خوانده، چائی صرف کرده، تا آفتاب زد، من و سلطان محمود میرزا (و معین السلطان سوار شده از جلو رفتیم. سرگردنه فوجک پیاده شده، به قدر یک ساعت منتظر شده تا والا حضرت و ظل السلطنه و مجدالدوله رسیدند. بعد آمدیم تا لشگرک. حاجی شکارچی با پسرهایش آمدند حضور والا حضرت. عرض کردند صبح یک دسته شکار در کوه ورچین دیده بودند. در مزرعه شور کاب که در بغل کوه ورچین است، میرزا احمد عکاس مرحوم مظفرالدینشاه یک استخر ساخته (و آبادی کرده است. میرزا تقی خان پسر دوش بود. حضور والا حضرت شرفیاب شده نان و جوجه آورد بعد از صرف نهار، نماز خوانده رفتیم رو به کوه ورچین. شب را هم قرار داده بودیم در لشگرک بمانیم.

آمدیم لشگرک. اطاق کلاه فرنگی را فرش کرده بودند برای شب. دو تا دیگ بزرگ آبگوشت ترتیب داده، کباب جوجه زیادی (و کباب گوشت برای شب درست کرده بودند.

بعد والا حضرت قدری با معین السلطان و مجدالدوله تخته بازی کردند تا ساعت شش. بعد صحبت از شکارهای زمان سابق، عهد شاهنشاه شهید، مرحوم مظفرالدین شاه (و) صدراعظم‌ها که در آن زمان ها دیده بودیم و از وضع گزارشات خودمان و جلال و جبروت‌هایی که داشتیم (و) شکارهای زیادی که در این کوه‌ها بود و ما زدیم، می‌کردیم. گاهی افسوس می‌خوردیم، شکر به درگاه حضرت احدیت می‌کردیم (و) من از خداوند متعال مرگ می‌خواستم.

یکشنبه ۲۵ شهر ذی‌عده ۱۳۳۱

تک تک باران می‌آمد. نماز و دعاها را خوانده بعد از طرف کوه شکارچی‌های حاجی اسماعیل داد زدند شکار شکارا مجدالدوله با معین السلطان (و) سلطان محمود میرزا تاخت کردند. والا حضرت سوار شده آمدند توی رودخانه. بعد مجدالدوله عرض کرد چند تا شکار بودند از رودخانه گذشته رفتند به طرف تله هرز. رفتیم رو به پائین طرف لتیان.

مجدالدوله و معین السلطان مرخصی حاصل کردند که بروند پیش ناظم السلطنه در لتیان.

پنج سال است که ناظم السلطنه در لتیان است. در آنجا مشغول رعیتی و زراعت است. هیچ به طهران هم در این مدت نیامده است؛ با این انقلابات عمارت اندرونی و بیرونی دارد که ما بین رعیتی و اربابی است. درخت زیادی کاشته، موستان، حمام، طویله، انبارها، الاغ خریده می‌فرستد برایش ذغال می‌آورند، یونجه زیادی کاشته است. سیصد خروار یونجه می‌فروشد. سالی تقریباً چهار هزار تومان از ناظم آبادش برداشت می‌کند. نان خوب، ماست و پنیر (و) شیر خوب دارد. گاو و گوسفند دارد. با هیچ کس هم کاری ندارد. باری من به والا حضرت عرض کردم ناظم السلطنه پیر غلام است. والا

حضرت از اینجا بگذرد (و) اظهار مرحمتی باو نشود بد است. والا حضرت هم میل کردند بروند منزل ناظم السلطنه. باری رفتیم. ناظم السلطنه آمده جلو رکاب مبارک را بوسیده پیاده شدند. صندلی گذاردند، نشسته نان و پنیر آوردند صرف کرده، به قدر یک ساعت آنجا بوده، بعد آمدیم زیر کوه. دو نفر شکارچی چند تاکبک و تیهو آوردند حضور. از هزار دره که سر بالا شدیم هوا شروع به باریدن کرد. تمام البرز را هم برف یکپارچه سفید کرده است.

آمدیم به «تلو» مجدالدوله هم دو تا تیهو زده در «تلو» آتش درست کرده رخت هایمان را خشک کرده، صرف نهار کرده، والا حضرت، من و معین السلطان آمدیم رو به شمیران.

دوشنبه ۲۶ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

دیشب تا الی صبح باران می آمد. رفتیم حضور والا حضرت. والا حضرت تقی خان و باغبان باشی کامرانیه را خواسته تغییر زیادی کرده که دیروز ناظم آباد ناظم السلطنه را دیدم در یک خرده زمین، میوه و موستان عمل آورده بود (و) می گفت از این یک خرده زمین سالی هفتاد تومان غوره می فروشم. شماها این همه باغ (و) آب دارید هیچ نمی توانید زراعت بکنید. بعد آمدیم صرف نهار کرده، قدری کتاب آبی که گزارشات این چند ساله خرابی ایران در آن درج است خوانده، دوباره حضور والا حضرت شرفیاب شده، مرخصی حاصل کرده، پنج کبک و دو تیهو والا حضرت از برای اعلیحضرت دادند که من ببرم.

سوار شده آمدیم به شهر. عباس میرزا پسر فرمانفرما آمدند، مدتی بودند، درشکه ما را حاضر کردند، سوار شده با عباس میرزا رفتیم رو به درخانه. معلوم شد که اعلیحضرت هم سوار شده اند، روزهای جمعه از صبح سوار می شوند (و) روزهای

دوشنبه عصرها.

رفتم در اندرون سراغ وزیر دربار را گرفته گفتند منزل حاجب الدوله است، بعد آمدم در اندرون منزل معتمدالحرم، آقا صالح خواجه که سابق مال مرحوم امین اقدس بود، آنجا بود. قدری صحبت کرده، بعد گفتند اعلیحضرت تشریف آوردند. کبک‌ها را برداشته بردم جلو. با حضرت ولیعهد تشریف آوردند، کبک‌ها را تقدیم کرده اظهار مرحمت فرموده، از شکار پرسیده، جوایز سلامتی والا حضرت شدند. بعد تشریف بردند اندرون، من هم سوار شده آمدم منزل.

دیشب بنا بود که من بی‌آیم به شهر بعضی از خاله‌های سرکار معززالملوک؛ احترام خانم، گلچهره خانم، گوهر خانم، مهمان بودند. یک دسته مطرب هم احترام خانم پیدا کرده است آورده بود، من نرسیدم به تماشایش.

باری الحمدلله سرکار معززالملوک خوب بودند، ایران جونم، عزیزی، علی اصغر خان عاشاءالله شیطانی می‌کردند. شکر خدا را گفته استراحت کردم.

سه شنبه ۲۷ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۱

صرف نهار کرده نشستم به روزنامه نوشتن. بعد سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. خودش و سردار بهادر بودند. قدری صحبت کرده، سردار ظفر و سردار بهادر رفتند به درخانه. وزراء احضارشان کرده بودند. من هم رفتم منزل ارفع الدوله. سپهدار، حشمت الدوله، عباس میرزا، محمدولی میرزا پسرهای فرمانفرما آنجا بودند. آنها رفتند. من هم با ارفع الدوله نشسته تا یک ساعت از شب گذشته دو به دو صحبت کرده، بعد آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۸ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۱

رفتم حمام. بیرون آمده، انظام الدوله آمده بود. مدتی با او صحبت کرده، رفت.

من سوار شده رفتم رو به منزل حشمت الدوله بین راه عضدالدوله را دیده با او رفتم ، قدری آنجا بودم. عصری سوار شده رفتم منزل سپهدار. سردار کبیر، انتظام الدوله، منتصرالدوله، شیخ الاسلام قزوین، شیخ الاسلام رشتی، حمیدالسلطان مدیر روزنامه تنبیه بودند. بعد رفتم منزل مستوفی الممالک، او هم نبود.

پنجشنبه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم بیرون. سوار شده که بروم منزل مستوفی الممالک دیدم سوار است می رود. بعد رفتم «کتوار» فرانسه، یک چوبدست خریده آمدم. بعد آمدم اندرون خوراک پز والاحضرت آمده بود که چند تا خوراک خوب به آشپز اندرون یاد بدهد. مشغول خوراک پختن شد.

حاجی علی خان خواجه هم از طرف والاحضرت آمده بود احوالپرسی من و سرکار معززالملوک. بعد سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. جهانسوز میرزا، میرزا سلیمان خان، منتظم الدوله فیروز کوهی بودند. تا چهار ساعت از شب تقریباً، منزل مستوفی الممالک بودم.

جمعه سلخ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم حمام. بیرون آمده، صرف نهار کرده، حالم هم کسل بود. خیالات روحانی داشتم. مشغول خواندن کتاب و استراحت شدم. عصری از توی رختخواب بیرون نیامده مشغول خواندن کتاب شدم.

شنبه غره شهر ذیحجه ۱۳۳۱

دیشب وقت سحر خواب دیدم که سوار اسب هستم و از پله های فرح آباد بالا

می‌روم. وقتی که بیدار شدم به حافظ تفأل زدم این شعر آمد:

سحرم دولت دیدار به بالین آمد
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

یکشنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

کسل بودم به جائی نرفته، بعد از نهار نماز خوانده، مشغول به خواندن کتاب (و) استراحت شدم.

دوشنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

ظهر سوار شده رفتم خانه میرزا سید علی اکبرخان، برادر حسام لشگر مهمانی عروسی، بر حسب دعوت حسام لشگر. نوه مرحوم آجودان حضور یعنی دختر حسام حضور که از دختر حسام لشگر است می‌دهند به پسر آقا میرزا سید علی اکبرخان پسر حسام لشگر. دعوتی کرده بودند، نهاری ترتیب داده بودند. منزلشان هم سرتخت بود. عصری هم منصورالحکماء آمد، آقا کوچولو یعنی امیر علی اصغر خان را به سلامتی و مبارکی آبله‌اش را کوبیدند. سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله. حکومت خراسان را دادند به حشمت الدوله، مدتی بود که این گفتگو بود امروز گویا آشکار شده (است). بعد هم سردار ظفر، سردار محنشم، هر ژبر السلطان، آمدند به تبریک حشمت الدوله.

از آنجا آمدم خیابان لاله‌زار دکان حسن آقای سمسار بعد عمادالدوله که رئیس بلدیة است آمد. خوب کار کرده است، مشغول درست کردن خیابان‌ها (ست)، وسعت د برازارها داده است. اخبارات تازه این است که: امروز زن زیادی، ارباب حقوق رفته بودند درخانه سپهدار، داد و فریاد کرده بودند برای حقوقشان، جوابی نشنیده بودند. سپهدار هم گذاشته رفته بوده است شمیران.

رفتم تماشای «سینما فوتوگراف» صندلی دو هزاری نشسته، پرده‌های خوب نشان دادند.

سه شنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

ایراندخت به سلامتی از امروز رفته به مدرسه دوشیزگان (که) در همین نزدیکی است. حالم کسل بود. صرف نهار کرده، قدری کتاب خوانده، استراحت مختصری به رسم معمول کرده. نماز خوانده، عصری رفتم بیرون.

رفتم منزل حاجی معین‌السلطان، چون فردا برای نصرالدوله پسر دوّمش عروسی دارد. جمعی هم فردا را نهار آنجا دعوت دارند. دختر یمین‌السلطان حالیه که نوّه مرحوم یمین‌السلطان باشد از دختر مرحوم حسنعلی خان امیر نظام، باشد، عروسی می‌کنند. باری رفتم آنجا. هرگز میرزا، تمجیدالدوله، پسر مجدالدوله آنجا بودند. ترتیبات عروسی و وضع مجلس را دادیم.

چهارشنبه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

بر حسب دعوت معین‌السلطان، رفتم خانه معین‌السلطان به عروسی. مستوفی الممالک، اقبال‌الدوله، مجدالدوله، صدرالسلطنه، جلال‌الدوله، مسرورالسلطنه، حاجی امین‌الخاقان (بودند).

مستوفی الممالک عذر خواسته رفت به هیأت وزراء. نظام‌الملک هم دعوت داشت به واسطه اینکه ماه رمضان دخترش مرده بود عذر خواسته رفت. مجدالدوله، عضدالملک، سالارالسلطان، صمصام‌السلطنه، معتضدالسلطنه، علاءالملک، حشمت‌الدوله، نصرت‌السلطنه هم آمده قدری نشسته رفتند. موثق‌الدوله، رکن‌السلطان (و) احتشام‌الملک و جمعی بودند.

هرمز میرزا ساق دوش داماد بود. پسرهای مؤید السلطنه، جلال الملک، برادر داماد، ظهیر السلطان، پسر عمید الدوله، جالینوس و جمعی بودند. (از مطرب‌ها(ی) دسته حسن علی اکبر نه حسن اش بجا مانده نه اکبرش. خنک می زدند و خنک می خواندند. بازی خنک در آوردند، موزیک هم آمده زدند. بعضی‌ها رفتند، بعضی‌ها ماندند. تا عصری حضرات رفتند پی عروس. جلال الدوله (و) موقی الدوله این کار را رسماً به گردن گرفتند. باری غروب عروس را با مختصر تشریفاتی آوردند. کالسکه بزرگ معروف (به) بخت، چون معین السلطان کالسکه چی باشی است، کالسکه بزرگ را درست کرده بود. گل زیادی هم زده بود به کالسکه. چند نفر قزاق سواره، چند نفر اجزای کشیک اجزای کالسکه خانه، عروس را آوردند. در وقت آوردن عروس زنها معرکه می کردند. زنها که همراه عروس آمده بودند داخل شده، هر چه خواستند جلوگیری نکنند. من آدم منزل عین الدوله. معاضد السلطنه که حاکم یزد شده است چندی است منزل عین الدوله بود، همین روزها خواهد رفت به یزد.

پنجشنبه ۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل عین الدوله، قدری صحبت کرده، آدمم منزل سردار ظفر. امیر جنگ تازه از اصفهان آمده است. او را ملاقات کرده، سردار ظفر (و) سردار بهادر (و) جمعی بودند. عصری اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای قزاقخانه می شوند، برای دیدن اردو که تازه آمده است از کرمانشاهان مانور هم خواهند کرد. مختصر استراحتی کرده به جایی نرفته، تمام را در اندرون به حالت کسالت بودم. تب هم (داشتم).

جمعه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، به جایی نرفته، کسالت روحانی من را گرفته، تمام را در

اطاق خوابگاه بودم. آقا میرزا آقاخان و حسن خان آمدند، قدری مزخرف گفته کسالتی بر کسالت‌های من افزوده تشریف بردند.

شنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

تمام روز را در اطاق خوابگاه افتاده بودم. بجز خیال هیچ کاری نداشته نزدیک ظهر حسن خان (و) میرزا عزیزالله آمدند، بی‌نهایت بر کسالت من و افسردگی من افزودند، خیالات من را مضاعف کردند (و) تشریفشان را بردند روزی هزار مرتبه از خداوند قادر متعال مرگ می‌خواهم، از برای من بدبخت فراهم نمی‌آید. چه مصلحتی است! باری تمام روز را در اطاق به خیال می‌گذراندم، استراحت کردم. یعنی چه استراحتی که قلم از شرح روز و شبم عاجز است.

یکشنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل عین الدوله. می‌خواست سوار بشود با هم به کالسکه نشسته صحبت کنان رفتم به درخانه. او رفت عمارت بادگیر به هیأت وزراء من هم گردش کنان رفتم زیر موزه پیش موق الدوله. قدری راه رفته، بعد ناصرالملک آمد رفتم جلوش، احوالپرسی کرده آمد توی آلاچیق جلوس کرد. از اخبارات تازه، این است که دیروز حاجی امین الخاقان آمده بود پیش ناصرالملک. احوالپرسی کرده بود، به حاجب الدوله گفته بود بیدش حضور اعلیحضرت رفته بود، اعلیحضرت هم کمال التفات را کرده بود. ناصرالملک گفته بود به شاه عرض کنید، حاجی امین الخاقان نوکر قدیمی دولت است. دیگر از اخبارات، این است: کردستان اغتشاش شده، ظفرالسلطنه هم رفته است در امامزاده کردستان متخصن شده است. باری از درخانه آمدم منزل سردار ظفر. خودش بود، سردار بهادر بود، ضیاءالسلطان برادرش که امیر جنگ است بودند، آن برادر

کوچکش بود. بعد از نهار هم قدری رفتن تماشای عمارت سردار بهادر را کرده، آن مجسمه ملک معیر الممالک را که سردار بهادر خریده است یکی از روی او داده است. یک گچ کار درست کرده خیلی خوب هم درست کرده است.

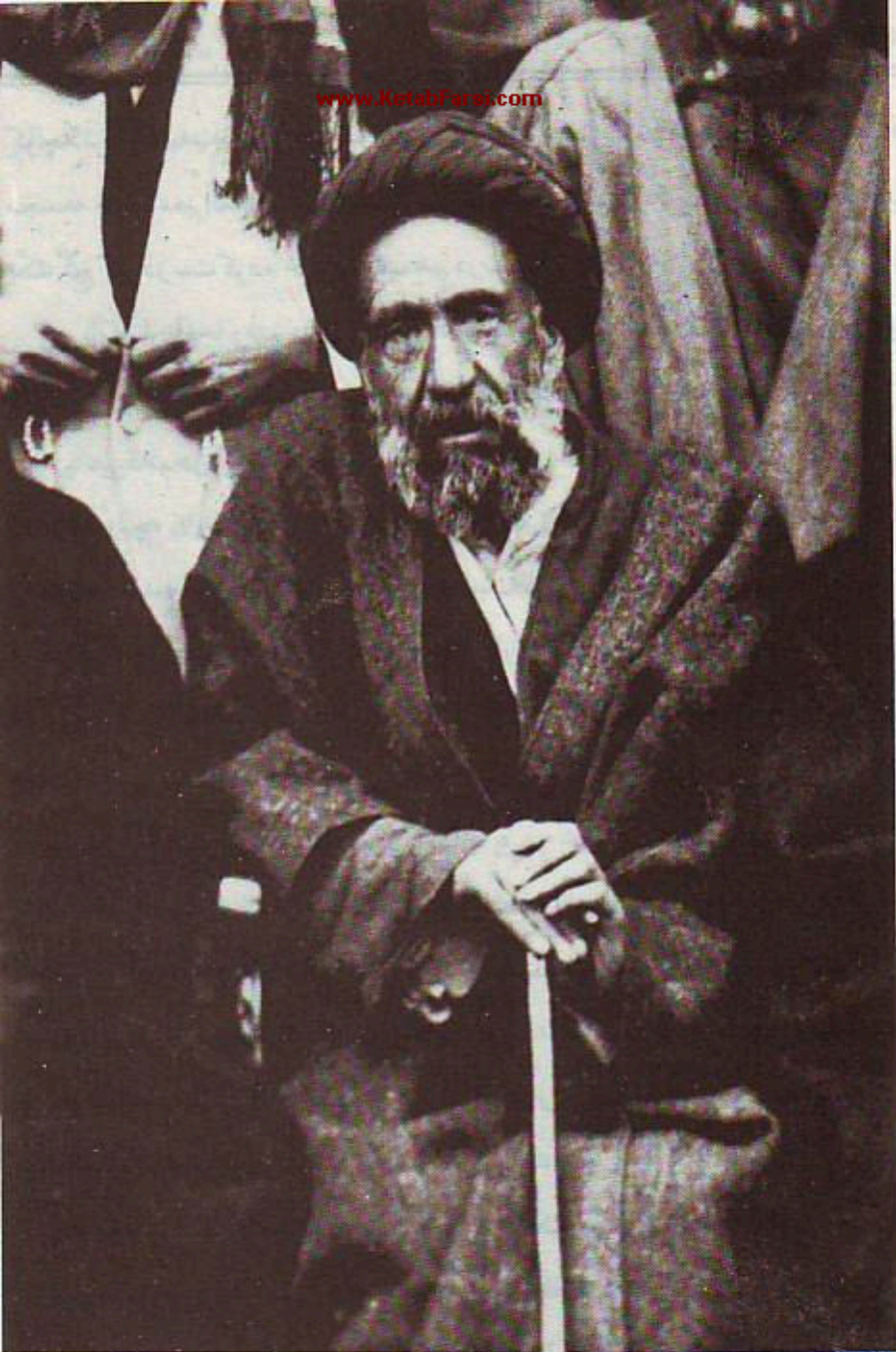
باری از آنجا رفتن منزل حشمت الدوله. حکومت حشمت الدوله هنوز معلوم نیست. یعنی عین الدوله مایل نیست، در کشمکش است.

نمی دانم در این دو سه شب (و) روز سرکار خاصه خانم در مکه معظمه چه کرده اند و چه به ایشان گذشته. بی نهایت نگرانم من که هنوز باور نمی کنم که ایشان به مکه رفته باشد و نمی دانم خیال بعدشان چه است که من را بیشتر مضطرب (می) دارد. که از کدام راه خواهند مراجعت کرد و چه خیال باز در سر دارند.

دوشنبه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتن (از) در شمس العماره به در خانه. جمعیت زیادی از هر قبیل بودند. ظهیر الدوله، احتشام الملک، انتظام السلطنه، بعد موثق الدوله، حاجب الدوله، آصف السلطنه، اعتصام السلطنه، آمدند. برای خودشان راه می رفتند، گردش می کردند، صحبت می کردند، جمعی از وزرای بیکار شرفیاب شدند. بعد من هم رفته شرفیاب شده، ناصر الملک، مستوفی الممالک، حکیم الملک (و) ارفع الدوله بودند. بعد سپهدار، علاء السلطنه رئیس الوزراء، مستشار الدوله، هم آمدند.

وزراء اغلب امروز نبودند. مستوفی الممالک هم وقت سلام رفت. باری سفیر کبیر عثمانی هم با اجزایش آمده، تبریک عید را گفته، یک جبه ترمه شمسه مرصع که اعلیحضرت همایونی به صدرالدین بک سفیر که عثمانی خلعت داده بودند، امروز روی لباس رسمی پوشیده بودند. بعد از رفتن سفیر سلام منعقد شد. بعد از سلام به رسم معلوم دیله شده، قزاق (و) ژاندارم بودند. ظل السلطنه هم بود. بعد از سلام آمدن منزل.



سید حسن مدرس

«سید حسن مدرس اصفهانی یا ناصرالملک طرف شده بود، بد گفته بود، گفته بود دروغ می‌گویند، وزراء تماماً دروغگو و خائن هستند می‌خواهید بگویم که چه دل‌ها بردند و چه خیانت‌ها کردند؟»